

حکم و مقالات

پنجم

چهارمین عرس میان اسلامی



چهارمین کنگره بین المللی

The 4th International

January 18 & 19 2017 / Tehran/Iran

تحلیل روایی حکایت «شاه حشم داده به باد» از مثنوی «عرفان» بیدل دهلوی

محمدسعیدمیرزائی^۱

مریم صالحی نیا^۲

چکیده

سدر پژوهش حاضر یکی از حکایت‌های بلند مثنوی «عرفان» سروده بیدل دهلوی که در آن رمزگانها روایی به گونه‌ای خاص پردازش شده تحلیل و واکاوی شده است. در جریان این بررسی با تمرکز بر رمزگان‌های روایی و نیز ابعاد روایی دیگری از جمله کانون‌سازی، ترتیب کارکردها، نشانه‌های حضور راوی می‌کوشیم تا بر مبنای آموزه‌های روایت‌شناسان ساختگرا به ویژه جرالد پرینس، به خوانشی حداکثری از روایت بیدل راه یابیم. با توجه به اینکه مثنوی‌های بیدل تاکون حوزه‌ای تقریباً نامکشوف برای پژوهش‌های روایی بوده است، یکی از اهداف اولیه این پژوهش معرفی و شناسایی ارزش‌های ویژه روایت‌پردازی بیدل در مثنوی‌های اوست. پرسش اساسی این پژوهش آن است که روایتگری بیدل تا چه میزان دقیق، هدفمند و در خدمت اندیشهٔ اوست و وی چه تمهیداتی برای پاسخ به پرسش‌های احتمالی مخاطب درجهت رسیدن به خوانش حداکثری اندیشیده است. نتایج این بررسی در چشم‌اندازی کلی نشانگر این واقعیت است که بیدل در مثنوی‌هایش سبکی دیگرگونه و شگردهای روایتگری قابل تأملی اختیار کرده است و به ویژه در حکایت مزبور گرانیگاه روایت رمزگانهایی است که در انطباقی آشکار با مفاهیم عرفانی و فلسفی اندیشگانی بیدل است. همنشینی رمزگانهای «شاهی»، «سلطنت» و «حشم» و رمزگانهایی همچون «ولایت»، «شهادت» و «نبوت» خوانده را به مراتب معنایی والا بی درباره این رمزگانها راهنمایی می‌کند، رمزگانهای «مراقبه» و مترصد «وقت» بودن در سلوک عارفانه که از شدت روشنی بی‌نیاز از توضیح است، در تناظر کاملی با غایتمندی روایت به کار رفته و در روند خوانش و تحلیل روایی حکایت مورد بحث راهگشا و کارآمد تواند بود.

کلیدواژه: بیدل، رمزگان روایی، مثنوی عرفان، سبک هندی.

۱. دانشجوی دکترا زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد

۱. درآمد

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی را عموماً با طرز ویژه غزل‌هایش می‌شناسند، اما مثنوی‌های وی که چندان هم مورد اقبال پژوهشگران نبوده است اگر نگوییم بیش از غزل‌های در شناخت بیدل و سخن وی اهمیت دارد دست کم می‌تواند در این مسیر راهنمایی و روشنگر باشد. مثنوی‌های بیدل عبارتند از «عرفان»، «طلسم حیرت»، «طور معرفت» و «محیط اعظم». دو مثنوی عرفان و محیط اعظم مهم‌ترین و بلندترین مثنوی‌های بیدل محسوب می‌شوند. وی در این مثنوی‌ها از دغدغه‌های فکری و فلسفی خود به تفصیل سخن گفته است.

«ذکر آن شاه حشم داده به باد» حکایتی نسبتاً بلند است در مثنوی عرفان. در این حکایت بیدل نشان می‌دهد که چگونه قرار گرفتن انسان در موقعیت‌های مختلف موجب ظهور و بروز ظرفیت‌ها و استعدادهای او می‌شود تا به آنجا که پس از طی آزمونها و دشواری‌های بسیار و با آشکار ساختن خصلتهای درونی خود، به تعالی دست می‌یابد.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌ها در حوزه بیدل‌شناسی عمده‌تر بر دو محور استوار بوده است، یکی معناشناسی و بررسی جوانب اندیشه و دستگاه فکری بیدل دهلوی و دیگری ویژگی‌های زبانی، صور خیال و به طور کلی محور افقی شعر او، اما تاکنون در حوزه روایت‌شناسی حکایت‌های بیدل، پژوهشی علمی و مستقل در قالب مقاله یا غیر آن، ارائه نگردیده است. مؤید این مطلب پایان‌نامه «سیر انتقادی بیدل‌پژوهی در زبان فارسی» (افضلی، ۱۳۸۸) است که در آن تعداد دویست و هشت مقاله علمی—پژوهشی به همراه یک‌صدم‌پنجاه و یک کتاب با موضوع بیدل بررسی شده است. رویکردهای نظری این پژوهش‌ها حاکی از آن است که تا کنون بررسی مثنوی‌های بیدل دهلوی از منظر روایت‌شناسی و توجه به ارزش‌های بیدل در مقام یک شاعر حکایت‌پرداز و روایت‌گر در کانون توجه بیدل‌شناسان قرار نگرفته است. تنها موردی که یافته شد—آنچنان که در کتاب شاعر آینه‌ها (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۹) آمده است آن است که در سال ۱۹۹۹ توسط محققان روسی داستان «کامدی و مدن» (Komedie i Modan) از مثنوی «عرفان» بیدل به گونه‌ای خاص مورد بحث و بررسی قرار گرفته و با مقدمه‌ای مفصل از صدرالدین عینی منتشر شده است (رک. کتابنامه). همچنین صلاح الدین سلجوقی در نقد بیدل به معرفی موضوعات اصلی هر یک از مثنوی‌های بیدل پرداخته است (سلجوقي، ۱۳۲۳). مقاله ارزشمند «تأملی در ساختار تمثیلی طلسیم حیرت بیدل دهلوی» (نیکوئی، ۱۳۹۱) با تأکید بر ساختمند بودن مثنوی‌های بیدل، با

رویکردی تطبیقی در جستجوی آبشورهای فلسفی – عرفانی بیدل در متون هندی و عرفان اسلامی است و ضمن آن گاهی به طرح روایی نیز پرداخته است. میرزایی و صالحی‌نیا در «تحلیل روایی عنصر زمان در حکایتی از مشنوی «محیط اعظم» بیدل دهلوی» (میرزایی و صالحی‌نیا، ۱۳۹۳) شگردهای روایتگری بیدل با تیکه بر عامل زمان بررسی شده است.

۳. مبنای نظری:

کافی نیست زبان متن را بدانیم، برای درک هر روایت ناگزیر باید رمزگان آن را دریابیم. هر روایت مجموعه‌ای است از رمزگان‌های اصلی و فرعی که بر هم کنشی پیوسته در هم می‌آمیزد و بر پایه آنها روایت به فهم درمی‌آید. پرینس در خوانش روایت بر دریافت رمزگانها تأکید می‌کند (پرینس، ۱۳۹۸، ۸۹-۸۳)، وی اشاره می‌کند شاید راوی معنای عنصری از واژگان خودش را توضیح بدهد، زیرا آن را به شیوه‌ای ویژه به کار برد است. پرینس از این توضیحات و اشارات را فراروایتی (metanarrative) می‌خواند و می‌گوید: «شاید بتوان گفت آشکارترین و مهم‌ترین کارکرد نشانه‌های فراروایتی، سازماندهی و تفسیر متن است. نشانه‌های فراروایتی، بیش از هر چیز، توضیحاتی درباره اجزای گوناگون متن و رمزگان زیرینایی آن هستند. این نشانه‌ها دست کم تا اندازه‌ای هنجارها و محدودیت‌هایی را نشان می‌دهند که متن بر پایه آن‌ها سازمان می‌یابد و معنا می‌دهد؛ الگویی برای فهم آن فراهم می‌سازند، و برنامه‌ای برای رمزگشایی آن در اختیار می‌گذارند. به عبارت دیگر، تا اندازه‌ای نشان می‌دهند آن متن را چگونه می‌توان فهمید، چگونه باید فهمید، و خود متن می‌خواهد چگونه فهمیده شود». (همان، ۱۳).

۴. بحث و بررسی:

۴-۱. سزارش حکایت:

پادشاهی بر اثر انقلاب روزگار، پادشاهی خود را از دست می‌دهد و در زندان دشمنانش به بند کشیده می‌شود. سرانجام روزی موفق می‌شود از زندان بگریزد. حکم‌ها برای یافتنش به سرزمین‌ها روانه می‌شود. اما پادشاه آنقدر از دشتها و سرزمینها می‌گذرد تا بالاخره به جایی می‌رسد که هیچکس او را نمی‌شناسد. مدتی در آن دیار با مردم عادی زندگی می‌کند تا آن که روزی از سوی پادشاه آن سرزمین، شاطران (قادستان و دوندگان تیز پا) به مسابقه دوندگی (شلنگ‌گرو یا شلنگ‌اندازی) فراخوانده می‌شوند.^۷ شاه فراری ناشناس در مسابقه شرکت می‌کند و از آنجا که طی

روزهای آوارگی بسیار دویده است، گوی سبقت از رقیبان می‌رباید. پادشاه وی را به عنوان ملازم و شاطر خاص خود برمی‌گزیند. روزی پادشاه بنا بر خوبی دیرین عزم شکار می‌کند و به همراه شاه شاطر به دشت می‌رود پس از شکار نخچیران بسیار، هنگامی که عزم بازگشت کرده‌اند آهوی تیزتگی را می‌بینند و چنان در پی اش می‌تازند که از خیل و حشم دور می‌افتد و در صحراibi بی آب راه گم می‌کنند. شاه شکارچی از شدت تشنگی ناتوان می‌شود در این میان شاه شاطر که تنها همراه اوست در طلب آب برمی‌آید تا آن که عاقبت به بوزینه‌ای در دامنه کوهی می‌رسد. در پی بوزینه می‌رود و به راهنمایی بوزینه چاه آبی می‌یابد. چون وسیله‌ای برای بیرون کشیدن آب از چاه ندارد، بوزینه را از پای درآورده با پوستش دلوی می‌سازد و با آب نزد شاه که از شدت تشنگی در حال نزع است بازگشته، و جان وی را باز می‌خرد. پادشاه همت شاطر و کشتن بوزینه را که راهنمای وی برای ره یافتن به آب بود، از خوی پادشاهان می‌داند و جویای راز وی می‌شود. شاه شاطر ماجراخود را باز می‌گوید. پادشاه حکومت خود را به پاس شایستگی شاطر به وی تفویض می‌کند.

۴-۲. موقعیت حکایت در مثنوی عرفان:

این حکایت در حکم سادس با عنوان «حکم سادس که در این دار غرور نیست جز سلطنت اقبال ظهور» (بیدل، ۸۳۸۷، ۳، ۱۸۲) آمده است. مثنوی عرفان با موضوعیت انسان آغاز می‌شود. بیدل در نخستین بخش مثنوی درباره انسان می‌گوید:

قلزم کاینات و هر چه در اوست
جوش بی تابی حقیقت اوست
(همان، ۸۳)

وی در حکم سادس چنین می‌گوید:

داشت آهنگ سلطنت به قفس	شور دیگر ز دودهای نفس
طلب شاهیست اقتدار خروش	گفت چندان که می‌گمارم هوش
بیش این نشه عجز پرداز است	هر قدر فکرتم فلک تاز است
(همان، ۱۸۲)	

طیعتاً با در نظر گرفتن رمزگانهای «شاهی»، «سلطنت» در کنار رمزگانهایی همچون «ولایت»، «شهادت» و «نبوت» می‌توان به مراتب معنایی والایی درباره این رمزگانها دست یافت، آنچه می‌تواند در روند خوانش و تحلیل روایی حکایت مورد بحث راهگشا و کارآمد باشد.

۴-۳. کارکردهای داستان

بیدل داستان را برخلاف سیاق بدون معرفی شاه و خصلتهای وی به عنوان شخصیت محوری آغاز می‌کند. چرا که در تمهیدات مقدماتی چنان که گذشت درباره خصلت و مقام شاهان و مقاصد معنایی خود سخن گفته است. «انقلاب زمان» بی آنکه هیچ کوتاهی و تقصیری را معطوف به پادشاه بکند بر هم زنده تعادل اولیه داستان و ایجاد کننده زمینه اصلی آن است. داستان این چنین آغاز می‌شود:

پادشاهی ز انقلاب زمن شد گرفتار قبضه دشمن
(همان ۱۸۸)

مهم‌ترین کارکردهای داستان را مطابق روایت بیدل می‌توان چنین برشمود:

۱. انقلاب زمان و دور افتادن شاه از تاج و تخت و گرفتار قبضه دشمن.
۲. گریز شاه از زندان و افتادن خلق در تعقیب وی.
۳. رسیدن پادشاه به شهری که هیچکس او را نمی‌شناسد (=عالم بی‌کسی).
۴. فراخوان مسابقه شاطران.
۵. شرکت شاه ناشناس در مسابقه.
۶. گوی سبقت ربودن شاه ناشناس از رقیبان و خاص شدن وی به التزام و شاطری پادشاه.
۷. گم شدن شاه شکارچی و شاطر(شاه ناشناس) در بیابان بی‌آب.
۸. رفتن شاطر(شاه ناشناس) در پی آب.

۹. دیدن بوزینه و راه یافتن به آب به یاری بوزینه.

۱۰. کشتن بوزینه و دلو ساختن از پوست وی.

۱۱. رسانیدن آب به پادشاه و پرده برگرفتن از ماجرا شاه ناشناس.

۱۲. تفویض ملک و سلطنت به شاه ناشناس.

رویداد انقلاب در کشور شاه باعث می‌شود که شاه با تحمل آوارگی و دوندگی طی مسافت‌های بسیار، در دوندگی مهارت پیدا کند؛ به عبارت دیگر استعداد دوندگی و شاطری رادر خود کشف کند. تصمیم به شرکت در چنین رقابتی خود نشانگر آگاهی شاه به موقعیت است. چرا که شاطران دوندگانی بسیار چالاک و مخصوص و عموماً در شمار سپاهیان بودند و رقابت با ایشان طبعاً به مهارت و ورزیدگی ویژه‌ای نیاز داشته است. راوی در توضیح انگیزه شاه ناشناس برای شرکت در این رقابت می‌گوید:

کوه و صحراء غبار دامان بود	پیش از این مدیش جولان بود
کامل طور باد پایی‌ها	بود از وحشت آشنایی‌ها
فال می‌زد به چین دامانش	پختگی‌های مشق جولانش
تابرانگیزد از حریفان گرد	و جد آن حالتش به شور آورد
(همان، ۱۸۳)	

وجود یا اکتساب مهارت شاطری در شاه ناشناس در وضعیت گرفتاری و تشنجی شاه شکارچی در بیابان و آب طلبیدن و رسانیدن آن به پادشاه در بخش پایان داستان نیز نقش اساسی در آشکار شدن جوهر شاهی و بازگشت به سلطنت دارد.

۴-۴. مهم‌ترین رمزگان‌های روایت

شاه: ناگفته پیداست که مهم‌ترین رمزگان و در حقیقت رمزگان محوری و اصلی حکایت «ذکر آن شاه حشم داده به باد» رمزگان شاهی و سلطنت است. پادشاهی در جهان مثنویهای بیدل مفهومی متراծ «ولایت» و «ظل‌اللهی» است و پادشاه واسطه‌ای است برای رسانیدن رحمت‌اللهی به خلق. وی در حکایت شاه هندوستان از مثنوی محیط اعظم در توصیف شاه می‌گوید: به سر نشئه جام ظل‌اللهی

بیدل در ایات آستانه روایت قبل از ذکر حکایت «شاه حشم داده به باد»، شاهان را جلوه گاه ظهور مقام ولایت می‌داند و می‌گوید:

فضل حق توأم اش فرود آمد	هر که زین قوم در وجود آمد
عاقبت نشه سعادت دید	یا شهی یافت یا شهادت دید
هر نفس عیش جاودانی کرد	تا درین عرصه گاه زندگانی کرد
بی تکلف همان اولو العزمند	خواه در بزم و خواه در رزمند

(همان، ۱۸۸)

در جریان واکاوی مراحل مخالف داستان نمی‌توان از این نکته چشم پوشی کرد، که پادشاه پس از آوارگی و رسیدن به سرزمینی که هیچ کس او را نمی‌شناسد (کار کرد^{۳۳}). باز هم بالذات و بالقوه «شاه» می‌ماند:

که فراموش کرد خود را هم	کشوری دید آن سوی عالم
ماهیه شهرت است در همه حال	لیک آثار نشیه اقبال
خاصیتهای جوهر شاهی است	آنچه شورش ز ماه تا ماهی است
بم وزیر هزار طبل و علم	دارد این ساز تاغبار عالم
که به عنقا کنند پر پوشش	این هما نیست آنقدر جوشش
گر همه غوطه در سیاهی داد	هر که چرخش نگین شاهی داد
نام اقبال بی سپیدی نیست	آن سیاهیش نا امیدی نیست

(همان، ۱۸۱)

عالیم بی کسی: شاه گریزان در حالت تعقیب، دشت به دشت و شهر به شهر می‌گریزد تا به سرزمینی می‌رسد که او هیچ کس نام را در آنجا نشنیده است:

شده ز چندین بلاد بالافشان	آخر آن آفتاب برق عنان
که ز نامش کسی نداشت خبر	به سوادی کشید رخت سفر

(همان، ۱۸۱)

تابه آنجا که می‌گوید:

عالم بی کسیش آمد پیش از همه جست تا رسید به خویش
(همان)

راوی، شخصیت اصلی خو درا تا به آنجا می‌کشاند که به «عالم بی کسی» می‌رسد و در اینجاست که به «خویش» می‌رسد.

رسیدن به عالم بی کسی و در نهایت رسیدن به خویش از رمزگانهایی است که در آثار دیگر بیدل نیز وجود دارد.

حروف اینجا بود، می‌شنودم آنجا آینه به پیش می‌نمودم آنجا
چون گردون سیر من ز من بیرون نیست جایی نرسیدم که نبودم آنجا
و نیز در مثنوی محیط اعظم می‌گوید:

همه نفی خویشیم و اثبات خویش صفات آفرین خود و ذات خویش
در این دشت هر کس چراغ خود است ز گردی که دارد سراغ خود است
مخور عشه هر کس و ناکسی تو گر نیستی نیست اینجا کسی

شاه گریزان استعداد خویش را در چند مرحله در کارکردهای ۵ تا ده به منصه ظهور می‌رساند:

الف) همت گماشتن در مسابقه دوندگی و برنده شده و موجب گزینش وی به ملازمت خاصه پادشاه می‌شود.

ب) در جستجوی آب و توفیق در رسانیدن آن با گذشتن از جان بوزینه به پادشاه که موجب ظهور ظرفیت ذاتی وی و فراروی به شاهی، و برگزیده شدنش به مقام جانشینی و سلطنت می‌شود.

اما باید توجه داشت که این ظرفیت‌ها هنگامی آشکار می‌شوند که شاه به اقلیم بی کسی و در نهایت خویشتن دست یافته است.

بوزینه: پادشاه در زی شاطران در آمده، هنگامی که برای شاه اقلیم بی کسی به دنبال به آب می‌رود، بوزینه را می‌یابد برای فهماندن مقصود خود به حیوان چندان الحاج می‌ورزد که به تعبیر دلالت‌گر بیدل «از بوزینه آدمیت می‌بیند»:

گاه می‌جست و گاه می‌غلتید	گاه بر خاک جبهه می‌مالید
گه زیان می‌نمود گاه لبس	تا دهد عرض صورت تع بش
خاک الحاج آنقدر لیسید	که ز بوزینه آدمیت دید
یافت بوزینه زان جنون تعب	کاین جگر تشه است آب طلب
(همان، ۱۸۹)	

یافتن آب به یاری بوزینه و کشتن بوزینه برای ساختن دلو تنها راه آب رساندن به شاه در حال اختصار است که پادشاه شاطر بی‌هیچ تردید و درنگی و دست در کار بردن بی‌هیچ درنگی، پادشاه را به جوهر شاهی شاه ناشناس رهنمون می‌شود:

عملی کز تو یافت رنگ، ظهور	می‌دهد بوبی از شهان غیور
يعنى اين جرأت از عوام خطاست	غيير شاه از کسان نيايد راست
...تا نيفتد به عزم شاه فستور	پاس حق کسيش نيست ضرور
ور نه بوزينه سخت احسان داشت	بستن چشم از او چه امكان داشت
(همان، ۱۸۷)	

بوزینه در شعر بیدل، تصاویر دیگری دارد:

هیچ شکلی بی هیولی قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود
(بیدل، ۸۳۸۹، ۸، ج، بخش اول، ۷۹۷، غزل ۸۹۵۸)

در غزلی دیگر می‌گوید:

جامه چون شد شوخگین محتاج صابون می شود
همچنان مسخ است اگر بوزینه میمون می شود
(همان، ۵۹۳، غزل ۸۱۲۸)

با کفن سازید پاک آلایش ننگ جسد
سعد اگر خوانی چه حاصل طینت منحوس را

تصویر بوزینه در لباس طبع انسان در شعر مولوی که به صراحت مورد توجه و ستایش بيدل است،^(۱) نیز سابقه دارد:

استیزه رو گر نیستی او از کجا شیر از کجا
(مولوی، ۸۳۷۸، ج ۸۲، غزل ۸۲)

بر خوان شیران یک شبی بوزینه‌ای همراه شد

از چه سبب گشته‌ای همدم بوزینه‌ای
پوشد سلطان گهی خرقه پشمینه‌ای
(همان، ج ۵، ۸۲۳، غزل ۳۲۸)

شیر خدایی خدا شیر نرت نام داد

صورت تن را مبین زانک نه در خورد توست

ور خرس نه‌ای چونی با صورت بوزینه
(مولوی ترجیع بند ۹)

گر باز چنان اوجی، کو بال و پر شاهی

وقت: شاه گریزان مدتی در اقیلم بی کسی در گمنامی زندگی می کند. پس از موفقیت در رقابت شاطران به ملازمت و همراهی شاه راه می یابد و چندی می گذرد تا سرانجام روز شکار فرا می رسد، روزی که بناست پادشاه در پی آهوبی رازآمیز که حتی شاطری که گوی سبقت از شاطران تیزپای ریوده است به گردش هم نمی رسد، در دشت سرگردان شود و برای ادامه زندگی محتاج جرمه‌ای آب. راوی نقل از این فراز داستان، در اهمیت «وقت» می گوید:

روزگاری به هر شکسته پری
می شد اوقات فرصتی سپری
گشت آخر زافق زمان
شب اقبال را به صبح قران
بی تکلف چو وقت کار رسد
وصل بی مزد انتظار رسد
محرمان کاین گره شکافته‌اند
کار موقوف وقت یافته‌اند

تا چه وقت از خودت کنند آگاه در کمین تغافل است نگاه

(۷۷)۸-۷۷۳ / ۱۸۲)

رمزگانهای «مراقبه» و مترصد «وقت» بودن در سلوک عارفانه که از شدت روشنی بی نیاز از توضیح است در خوانش روایت نقشی انکارناپذیر دارد:

آنچه دور است کنون وقت دگر نزدیک است نفست گام فنا، می شمرد غفلت چند
(بیدل، ۸۳۷۸، ج ۸، غزل ۹۸۹)

در عین حال آنچه از منظر بیدل بسیار اهمیت دارد، قدرت دریافتمن فرسته است و در همنی مشوی عرفان می گوید:

چشم فرصت شن اس می باید تا عیان بین د آنچه می شاید

کامیابی شاه گریزان و بازگشت او به پادشاهی، مولود آگاهی وی از توانمندیها و استعدادهایش و فرصت‌شناسی است. آنچه موجب کنشهای شاه دیگر می شود؛ در حقیقت پیامد کنشهای شاه گریزان است.

نتیجه

با نظر به جهت‌گیری راوی در چینش رخدادها و کارکردها و دقت در توصیفها و کاربرد بعضی رمزگانها، چنین بر می‌آید که راوی تلاش دارد داستان را به گونه‌ای باورپذیر به فرجام برساند، در عین حال تقدیم سلطنت از سوی یک پادشاه به شاطر خویش نکته ظریف و گرانیگاهی است که جز با دقت در وحدت شخصیتها و این حقیقت که شاه گریزان، بوزینه و شاه شکار دوست همه جلوه متکثراً یک وجودند، نمی‌تواند به فهم در آید.

یادداشت‌ها:

(۸). در لغت‌نامه دهخدا ذیل شاطر آمده است: «خدامان امرای مشرق زمین که از برای دویدن در پیش‌پیش عربه و کالکسکه‌های ایشان تعلیم یافته بودند». برای آشنایی بیشتر با شاطری و شاطران ر.ک: «شاطری و شاطردوانی در عصر صفویه»، میرحسین جعفری، ۱۳۰۹، تصویر. ش ۷۳-۹۷.

(۹). بیدل مولوی را به صراحت ستوده است:

گر بیخردی ساز کند هرزه زبانی
بگذار که چون شعله بمیرد به همان بحث
آن کیست که گردد طرف مولوی امروز
یک تیغ زبان دارد و صد نوک سنان بحث

(بیدل، غزل ۸۸۳)

سزد که مولوی ام خرده بر شعور نگیرد
که گم ره ازل جزوی از هدایه ندارم
به هر طرف کشدم دل، یکیست جاده و منزل
سوار مرکب شوق خر کرایه ندارم
به نام محض قناعت کنید از من بیدل
که من چو مصحف تحقیق هیچ آیه ندارم

(بیدل غزل ۱۸۹۹)

به طرز یقین تابخشی نوی
به افسانه نتوان شدن مولوی
(همان. ۷۷۷/۳)